سبک نگرش

انسان واجد شعوری متعالی است که می‌تواند او را به عنوان آگاه‌ترین موجود خلق شده بالا بکشد، اما چون این شعور و نور در تله ناآگاهی ذهن و الگوهای شرطی شده گیر کرده است اغلب دست ما از آن شعور کوتاه است. اما حقیقت این است که هم‌اکنون آن شعور همچنان در ما زنده است و همان طور که عارفان، اولیا و روشن‌ضمیران به ما گفته‌اند این شعور به مثابه آفتابی در درون ما می‌درخشد و اگر هر انسانی بتواند از پندارتراشی و خیالبافی دست بردارد شعوری عظیم برای زندگی حقیقی در اختیار ما قرار خواهد گرفت

تله‌های ذهنی شعور متعالی را از دسترس خارج می‌کند

خِرد روشن موجود در طبیعت می‌تواند یک آموزگار عالی برای ما باشد

■ محمد مهر

خدا آبایی ندارد که از یک پشه مثال بزند- این عین کلام خداست- اما ما شرم‌مان می‌آید بگوییم امروز از یک گربه یا پشه یا هر چیز دیگری یک چیز مهم را یاد گرفتم. طبیعت خیلی چیزها می‌تواند به ما یاد بدهد. در قرآن وقتی جست‌وجو می‌کنید می‌بینید قابیل اولین جنایت بشری را مرتکب شده و نمی‌داند با جسد برادرش چه کند اما او سرانجام خاکسپاری را از صحنه نبرد دو زاغ می‌آموزد، وقتی دو زاغ با هم درگیر می‌شوند، یکی دیگری را می‌کُشد و بعد جسد او را زیر خاک دفن می‌کند.

■■■

۱ گربه و یک رفتار حرفه‌ای در برابر یک دسر خوشمزه بالدار

چند روز پیش در پارک محله‌مان شاهد صحنه جالبی بودم. می‌دانیم که این روزها به مدد باران فراوان لشکری از پروانه‌ها به تهران هجوم آورده‌اند. یکی از این پروانه‌ها روی بخشی از فضای سبز پارک نشسته بود و توجه گربه‌ای که فاصله‌ای حدود هفت، هشت متری با این پروانه را داشت به خود جلب کرد. کاملاً معلوم بود گربه در نخ این پروانه رفته و می‌شد حدس زد یک صحنه بکر و رایگان حیات وحشی در راه است. پا را سست کردم و ایستادم به تماشا. گربه عین یک شکارچی حرفه‌ای یعنی مثل اجداد دو، سه متری‌اش شکمش را تا حد امکان چسبانده بود به زمین و کاملاً نامحسوس و آرام با دست و پای جمع شده به سمت پروانه خیز برمی‌داشت، به این ترتیب فاصله بین گربه و پروانه هر لحظه کم و کمتر می‌شد، پنج، چهار، سه، دو، یک، عین شمارش معکوس پرتاب موشک، تا این که گربه در نزدیک‌ترین فاصله بین خود و پروانه قرار گرفت. این فاصله حتماً در محاسبات گربه، فاصله کمترین ریسک فرار پروانه بود. گربه طوری به پروانه نگاه می‌کرد که انگار می‌خواهد پروانه را با همان نگاه، مومیایی و منجمد کند و در یک آن، یک حمله برق‌آسا و شکار پروانه.

حالا پروانه بین چنگال‌های پای گربه گرفتار شده بود و همه شواهد نشان می‌داد که شکارچی به مدد صبوری، متانت و خونسردی‌اش به مقصود خود رسیده است. اما هیچ وقت نباید زود قصاوت کرد، من کار پروانه را تمام‌شده می‌دانستم، اما به محض این که گربه فشار را اندکی کم کرد شاید هم اندکی به پروانه فضا داد تا دهانش را به بال‌ها و بدن او نزدیک کند، پروانه از فرصت استفاده کرد و گریخت.

حالا اجازه دهید از اینجای داستان به بعد خودمان را جای این گربه قرار دهیم. اگر من جای آن گربه بودم شاید با تمرین زیاد می‌توانستم تا این حد خونسرد و آرام به سوژه شکارم یعنی یک دسر خوشمزه رنگارنگ نزدیک شوم، شاید می‌توانستم این طور با مناعت طبع رفتار کنم و دست و دلم در حین نزدیک شدن به آن دسر نلرزد و رفتار غیرحرفه‌ای نشان ندهم، اما قطعاً در یک چیز به پای این گربه نمی‌رسیدم. می‌توانید آن «آنِ گربه‌ای» را حدس بزنید؟

۲ پروانه گریخت اما گربه دچار خوددرگیری نشد

وقتی گربه آن همه وقت و انرژی صرف شکار آن دسر بالدار کرد و عاقبت پروانه گریخت، من انتظار داشتم گربه دودستی به سرش بزند و زمین و زمان را گاز بگیرد، عین بازیکنان فوتبال که عنوان حرفه‌ای بودن را هم یدک می‌کشند و وقتی موقعیت گل را از دست می‌دهند با مشت به زمین، صورت، سرشان یا دروازه- هر چیزی که دم دست‌تر باشد- می‌کوبند و نشانه‌های آشکاری از حسرت و تنش را نشان می‌دهند و حتی وقتی دروازه‌بان حریف ضربه به توپ را از جلوی دروازه آغاز می‌کند و کارگردان بازی روی صورت بازیکن حرفه‌ای که موقعیت را از دست داده زوم می‌کند می‌بینیم او همچنان درگیر آن موقعیت از دست داده است، چون به نشانه تأسف سرش را تکان می‌دهد و فردا هم در روزنامه‌ها می‌بینیم همان بازیکن مصاحبه کرده و گفته اگر آن موقعیت را از دست نمی‌داد مسیر بازی و چه بسا مسیر تاریخ عوض می‌شد! می‌بینید ۳۰ سال از آن اتفاق گذشته و همچنان ذهن فرد و چه بسا ذهن میلیون‌ها آدم درگیر این است که اگر آن موقعیت از دست نمی‌رفت انقلابی در مسیر افتخارات یک کشور به وجود می‌آمد و شاید اقتصاد، فرهنگ و جامعه آن کشور دستخوش تغییرات اساسی می‌شد!

اما حالا رفتار گربه پارک محله ما را ببینید. دسر بالدار خوشمزه‌ای که در چنگالش بوده از دست رفته است، اما گربه حتی یک ثانیه از عمر خود را صرف حسرت و ملامت نمی‌کند. انگار نه انگار آب از آب تکان خورده باشد، ذره‌ای نشانه تنش و خوددرگیری در بدن گربه دیده نشد. گواهی می‌دهم که گربه همان است که بود. صورت و بدن او هیچ علامتی از مچاله شدن را بازتاب نداد. انرژی بدنش با آن ناکامی افت نکرد، کسی برای گربه آب قند نیاورد، فشار خون گربه دستخوش نوسان نشد و دست آخر گربه نیازی به مراجعه به مشاور برای زدودن آثار روانی این ناکامی و شکست تلخ در خود حس نکرد.

۳ برنج را از دهان مورچه بیرون بکش مورچه همچنان آرام است

فکر می‌کنید اغراق می‌کنم؟ بروید و به رفتار حیوانات نگاه کنید. بلیت سفر به آفریقا ندارید؟ لازم نیست این همه زحمت بکشید و به آفریقا بروید. باغ وحش هم نزدیکی‌هایتان نیست؟ ایرادی ندارد. یک مورچه را که می‌توانید پیدا کنید. یک مورچه از جایی پیدا کنید یا از همسایه قرض بگیرید و بخشی از دانه برنج را در مسیر او قرار دهید و اجازه دهید او دانه برنج را به دندان بگیرد و آن دانه را به سختی تا مسافت‌های زیاد با خود حمل کند. مورچه و دانه برنج را روی پرزهای قالی قرار دهید که سختی صدچندان شود. مطمئن باشید هر پرزی از پرزهای قالی برای مورچه حکم درختی در جنگل آمازون را دارد. حالا اجازه دهید مورچه تا می‌تواند عرق بریزد و بالاخره با تقلا خودش را از آن جنگل استوایی- اگر خانه‌تان گرم باشد- بیرون بکشد و بالاخره به دشت صاف و سفید- موزاییک‌های کف خانه- برساند. حالا بعد از این همه تقلا شما آن دانه برنج را مثل همه زورگوهای تاریخ از چنگال مورچه بیرون بکشید. شما فکر می‌کنید مورچه چه رفتاری خواهد داشت. فکر می‌کنید دچار خودزنی یا دیگرزنی می‌شود؟ خودتان امتحان کنید و ببینید که او هم دقیقاً مثل گربه پارک محلی ما رفتار می‌کند، یعنی انگار نه انگار که آن همه فشار و تقلا را در جنگل استوایی تحمل کرده است. راهش را می‌کشد و می‌رود، بدون آن که شما ذره‌ای تنش یا پیچیدن به خود از درد و اعصاب خردی را در بدن مورچه حس کنید.

> خرد مورچه یا گربه به او چه می‌گوید. این خرد به او می‌گوید زمان و زندگی‌ات را صرف حسرت و ملامت نکن، چون حسرت و ملامت فایده‌ای ندارد. البته شاید دلیل این که گربه یا مورچه این طور زیبا و مؤثر رفتار می‌کنند این باشد که آنها ذهنیتی مشابه ما و حافظه‌ای نظیر ما ندارند. در واقع آنها بسیار ساده و بی‌تکلف با زندگی مواجه می‌شوند و مدام برای زندگی و موقعیت‌هایش پرونده‌های باز نمی‌سازند

۴ آیا خرد روشن یک مورچه یا گربه را نداریم؟

واقعاً ما خرد ذاتی یک مورچه یا گربه را هم نداریم؟ خرد مورچه یا گربه به او چه می‌گوید. این خرد به او می‌گوید زمان و زندگی‌ات را صرف حسرت و ملامت نکن، چون حسرت و ملامت فایده‌ای ندارد. البته شاید دلیل این که گربه یا مورچه این طور زیبا و مؤثر رفتار می‌کنند این باشد که آنها ذهنیتی مشابه ما و حافظه‌ای نظیر ما ندارند. در واقع آنها بسیار ساده و بی‌تکلف با زندگی مواجه می‌شوند و مدام برای زندگی و موقعیت‌هایش پرونده‌های باز نمی‌سازند. مورچه یا گربه هر لحظه از زندگی را زندگی می‌کند، چرا؟ به خاطر این که صدها و هزاران پرونده باز در ذهنش جمع نکرده است. مثلاً از ذهن مورچه نمی‌گذرد که این مورچه‌ای که در فاصله هفت سانتیمتری من شاهد این رخداد بود- یعنی وقتی آن زورگو آن دانه برنج را از چنگال من بیرون کشید- چه فکری درباره من کرد؟ آیا خنده آن مورچه در آن لحظه به این صحنه مربوط می‌شد یا نه او به چیز دیگری واکنش نشان می‌داد؟

۵ استیفای حقوق با حسرت‌تراشی فرق می‌کند

حالا شما به روابط اجتماعی ما نگاه کنید. فرض کنید شما با زحمت از پرزها و موانع بسیاری عبور و پول و پس‌اندازی را جمع کرده‌اید و آن را به یک تعاونی مسکن داده‌اید، یعنی دقیقاً همان تلاشی را به خرج داده‌اید که یک مورچه وقتی دانه برنج را از لای پرزهای قالی یا همان جنگل استوایی عبور می‌دهد. حالا یک کلاهبردار در جامه مبدل مدیرعامل تعاونی مسکن آن پس‌انداز یا همان دانه برنج را از میان چنگال‌های شما بیرون کشیده است. می‌خواهم رفتار شما را با رفتار یک مورچه مقایسه کنم. منظور من در اینجا این نیست که وقتی کسی سر شما کلاه گذاشت راه‌تان را بکشید و بروید. نه! شما حق دارید بروید داستان را پیگیری کنید، یعنی تا آن جا که قانون به شما اجازه می‌دهد و می‌توانید تدبیر کنید حق‌تان را پیگیری کنید، اما موضوع این است که پیگیری حق و استیفای حقوق و جبران ضرر و زیان یک چیز است و نشستن، غصه خوردن، ملامت کردن و حسرت خوردن و خوددرگیری و دیگرزنی چیزی دیگر.

مسئله این است که ما فرق و فاصله‌ای میان استیفای حقوق، خوددرگیری، ایجاد استرس و حسرت نمی‌گذاریم، چون دیده‌ایم که مثلاً اغلب آدم‌ها کار کردن را با استرس و تقلا و فشار انجام می‌دهند، عادت کرده‌ایم کار کردن را کنار استرس و تقلا ببینیم، بنابراین نمی‌توانیم بپذیریم که می‌توان هم کار کرد و هم آرام بود. می‌توان هم شکایت کرد و دنبال استیفای حقوق بود و هم در عین حال آرامش را حفظ کرد و زمین و زمان را گاز نگرفت، اما چون من دیده‌ام هر کسی به دادگاه رفته صدایش را بالا برده، یا نه، در خودش شکسته و به خودش پیچیده و دچار خوددرگیری یا دیگردرگیری شده دچار این تحریف شناختی شده‌ام که استیفای حقوق، بدون خوددرگیری، حسرت و ملامت، امکان‌پذیر نیست. خرد روشن موجود در طبیعت این را به ما می‌گوید که تو فقط این لحظه را داری و زندگی هر لحظه نو به نو به تو می‌رسد، به تعبیر مولانا: هر نفس نو می‌شود دنیا و ما/ بی‌خبر از نو شدن، اندر بقا/ عمر همچون جوی، نو نو می‌رسد/ مستمری می‌نماید در جسد.

توجه می‌کنید؟ من زندگی را نخ می‌بینم و به خاطر همین درد می‌کشم، در حالی که زندگی نخ نیست، زندگی نقطه است و این نقطه هر لحظه نو به نو می‌شود، اما چون من زندگی را نخ می‌بینم که یک سر آن گذشته است و یک سر آن آینده، از این رو همواره در حسرت، ملامت و ترس قرار می‌گیرم، یعنی اگر دقت کنم نفس آن کلاهبرداری یا خیانت یا هر اتفاق دردناک دیگری مرا آزار نمی‌دهد. من به واسطه این که با آن اتفاق، گذشته و آینده جعلی در ذهن ایجاد می‌کنم آزار و اذیت می‌بینم، یعنی مثلاً من به این فکر می‌کنم که با این کلاهبرداری، آینده زندگی من و بچه‌هایم چه خواهد شد؟ و دقت نمی‌کنم من، اکنونِ خود را که همه دارایی حقیقی من- بودنِ من- در آن قرار دارد از دست می‌دهم. در واقع هم‌اکنون من در جریان یک زندگی نوشونده قرار گرفته‌ام، زندگی در دسترس من است، اما من می‌گویم فردا چه خواهد شد، یعنی من در این جا صرفاً مقهور یک تصویر و تصور ذهنی شده‌ام، در حالی که آن مورچه یا گربه مقهور این تصور ذهنی نمی‌شود. گربه نمی‌گوید اکنون که من این دسر بالدار خوشمزه را از دست دادم چه مفلوک و بی‌عرضه‌ام. گربه به خودش نمی‌گوید ای بی‌عرضه ناتوان! پروانه در مشتت بود اما تو آن را به سادگی از دست دادی، اما ما می‌گوییم. گربه با خود نمی‌گوید اگر آن خانمی که هر روز برای من گردن پخته مرغ می‌آورد و من این گردن مرغ را به عنوان ناهار می‌خورم اگر روزی بیمار شود یا در شرایط تحریم، قدرت اقتصادی خود را از دست دهد یا بمیرد تکلیف من چه خواهد بود اما ما می‌گوییم و این تفاوت خرد روشن موجود در طبیعت به عنوان یک شعور متعالی با خرد گرفتار شده در توهمات و پندارهای ذهنی ماست.

۶ وقتی تله‌های ذهنی شعور متعالی را از دسترس انسان خارج می‌کند

واقعیت آن است که انسان واجد شعوری متعالی است که می‌تواند او را به عنوان آگاه‌ترین موجود خلق شده بالا بکشد، اما چون این شعور و نور در تله ناآگاهی ذهن و الگوهای شرطی شده گیر کرده است اغلب دست ما از آن شعور کوتاه است. اما حقیقت این است که هم‌اکنون آن شعور همچنان در ما زنده است و همان طور که عارفان، اولیا و روشن‌ضمیران به ما گفته‌اند این شعور به مثابه آفتابی در درون ما می‌درخشد، اما حجاب‌های ظلمانی ذهن- پندارها، خیال‌ها، ملامت‌ها و ترس‌ها- به مثابه ابری ضخیم و چندلایه ارتباط ما را با نور و گرمای این شعور قطع کرده است، اما خبر خوش این است که هیچ ابری نمی‌تواند آفتاب را خاموش کند و اگر هر انسانی بتواند از این ابرهای ضخیم عبور کند و از پندارتراشی، خیالبافی و جعل زمان موهوم و غیرواقعی دست بردارد در آن صورت آن ابرها و حجاب‌ها کنار خواهد رفت و شعوری عظیم برای زندگی حقیقی در اختیار ما قرار خواهد گرفت.

سبک گفت‌وگو

هنگام مباحثه گارد نگیریم

بحث می‌کنیم که برنده شویم یا روشن؟

ممکن است ما ورود به همه بحث‌ها را بیهوده ببینیم، اما واقعاً در زندگی لحظه‌هایی است که نیاز به بحث وجود دارد، چه این بحث‌ها در رابطه همسران باشد یا والدین و فرزندان یا رابطه همسایه‌ها با هم یا بحث‌های کلامی، علمی یا بحث‌های سیاسی و اقتصادی. واقعیت آن است که گاهی موضوعاتی پیش می‌آید، یعنی ما به محل اختلاف می‌رسیم و گریزی جز بحث وجود دارد اما چه کنیم که این بحث‌ها مصداق آن بیهودگی رایج نباشد؟ چه کنیم بعد از بحث این احساس وجود نداشته باشد که فقط وقت‌مان را تلف کردیم؟

■■■

■ **مرز مهم بحث‌ها: برتری‌طلبی یا روشن‌شدگی**

به نظر می‌رسد مهم‌ترین ممیزه و شاخصه‌ای که می‌توان آن را به عنوان مرز مهم میان بحث سالم و ناسالم- در همه سطوحی که به آن اشاره شد- نام برد، کیفیت «برتری‌طلبی» یا «روشن‌شدگی» در بحث است. فرق نمی‌کند من در کدام یک از ساحت‌های بحث قرار دارم، یعنی آیا با فرزند نوجوان خود دارم یک بحث را پیش می‌برم یا با همسرم، یا نه، یک بحث علمی را پیش می‌برم، یا با همسایه‌ام دارم بحث می‌کنم. در همه این بحث‌ها یک شاخص دقیق و محکم وجود دارد و آن این است که من متوجه باشم مراد و نیّت اصلی و درونی من در این بحث چیست؟ آیا می‌خواهم مسئله مورد بحث برای من روشن شود یا نه می‌خواهم موضع خود را به کرسی بنشانم؟ اگر من با کیفیت روشن شدگی وارد بحث شده‌ام و دیگری هم با همین نیت وارد بحث شده مسلماً می‌توان امیدوار بود که این بحث‌ها به یک نتیجه و افق قابل قبول دست پیدا کند.

فرض کنید من با همسرم درباره مسئولیت دو نفرمان درباره تربیت فرزندان‌مان وارد بحث شده‌ام. روشن است که من وقتی وارد بحث می‌شوم موضعی دارم و نقطه نظری را وارد بحث می‌کنم. هیچ کس بدون نقطه نظر و دیدگاه وارد بحثی نمی‌شود حالا آن بحث می‌خواهد درباره هر چیزی باشد، بنابراین من با نقطه نظر خود وارد بحث با همسرم می‌شوم و فی‌المثل بر این باور هستم که فرزندان مسائل خصوصی خود را باید با مادرشان مطرح کنند، یا نه، مثلاً فرزند پسر مسئله خصوصی‌اش را با من طرح کند و فرزند دختر مسئله خصوصی و راز خود را با مادر طرح کند، یا هر دیدگاه دیگری. من وقتی با هر دیدگاهی وارد بحث می‌شوم اگر با این پیش‌فرض باشد: «همان که من گفتم» یا «من در این بحث باید پیروز شوم»، حتی اگر این همان که من گفتم به صورت عریان و آشکار به زبان نیاید اما نیت درونی من همین وجه غلبه شدن باشد و در واقع پیش از آن که وارد بحث شده باشم درباره تزلزل‌ناپذیر بودن دیدگاه خود تصمیمم را گرفته باشم، در آن صورت راه بر بحث سالم و سازنده بسته شده است. در حقیقت راه به سمت گفت‌وگو بسته است.

■ **بحث‌هایی که شوی تبلیغی است**

فرض کنید شما وارد یک گفت‌وگوی سیاسی شده‌اید، از طرفی توجه می‌کنیم که شما به نمایندگی از حزب متبوع‌تان وارد این گفت‌وگو شده‌اید و قرار است دیدگاه‌های حزب‌تان را درباره آن موضوع نشان دهید. شما نمی‌توانید عملاً از آن چارچوبی که حزب برای شما تعیین کرده پا را فراتر بگذارید، بنابراین هر طور که شده باید در بحث‌ها نشان دهید که حقیقت همان چیزی است که حزب متبوع شما می‌گوید، در این صورت آیا می‌توان امیدوار بود که یک بحث باز و سازنده صورت گیرد؟ چرا نمی‌توان امیدوار به این بحث بود؟ به خاطر این که در طرفین انعطافی وجود ندارد، هر کس به رأی و باور خود چسبیده و از آن دفاع می‌کند. در واقع هر کس آمده که از تریبون برای تبلیغ دیدگاه‌های حزب خود استفاده کند، اما ظاهراً یک بحث در جریان است، در حالی که اگر دقت کنیم می‌بینیم که این بحث بیشتر یک شوی تبلیغی برای احزاب متبوع است.

■ **چرا در بحث‌ها گارد حمله می‌گیریم؟**

حالا فرض کنید من هیچ تعهدی به یک حزب یا یک قالب فکری خاص نداشته باشم و کاملاً در یک حالت گشودگی نسبت به صید حقیقت قرار بگیرم، یعنی کاملا گشوده باشم و نیّت درونی‌ام این باشد که من در این بحث شرکت کرده‌ام که حقیقت بر من روشن شود، بنابراین حتی اگر این روشن‌شدگی برخلاف دیدگاه‌ها، مواضع و آرای من باشد من آن را می‌پذیرم، در آن صورت همین نیت درونی باعث خواهد شد من در جریان آن چیزی که طرف مقابل طرح می‌کند قرار بگیرم. فرض کنید همسر من در بحث به من می‌گوید تو از زمان‌هایت به درستی استفاده نمی‌کنی، این موضوع بحث است.

اگر من در حالت گشودگی نسبت به صید حقیقت قرار گرفته باشم با خودم خواهم گفت چه جالب! یکی از بیرون مرا پاییده است، بگذار ببینم او چه مستندات و چه مدرک‌هایی برای آنچه می‌گوید جمع کرده است. اما اگر در این حالت گشودگی نباشم و کاملاً گارد خود را بسته باشم این جمله از ناحیه همسرم را یک حمله قلمداد خواهم کرد و بلافاصله من نیز به او حمله خواهم کرد: «نه این که خودت از زمان‌هایت خوب استفاده می‌کنی». اگر دقت کنید می‌بینید که ما در بحث‌ها عموماً حالت حمله به خودمان می‌گیریم. سؤال این است که چرا ما این حالت حمله- فرق نمی‌کند بحث زن و شوهری باشد یا یک بحث و مناظره سیاسی- را به خودمان می‌گیریم؟ ما حالت حمله به خودمان می‌گیریم چون آن حالت گشودگی در ما وجود ندارد، بنابراین وقتی مثلاً همسرم می‌گوید تو از زمان‌هایت خوب استفاده نمی‌کنی به خاطر فقدان حالت گشودگی در درونم، جمله همسرم را به چشم یک حمله می‌بینم، اما اگر من با کیفیت روشن‌شدگی به بحث نگاه می‌کردم و آن گشایش درون در منِ وجود داشت با خودم می‌گفتم- و اصلاً با خودم هم نمی‌گفتم- با حالت شوق و اشتیاق از همسرم می‌پرسیدم آنچه در این باره از من دیده‌ای برایم بگو. اما اغلب ما این کار را نمی‌کنیم، چون به شدت به آن منِ کاذب چسبیده‌ایم و نسبت به آن تعصب می‌ورزیم، بنابراین نسبت به هر عبارتی که بوی حمله به آن من کاذب بیاید سریع واکنش نشان می‌دهیم.

اما اگر من این منِ کاذب را در درونم نیافریده بودم چه؟ آیا تا این حد نسبت به افکار و کردار خود متعصب بودم؟ با خودم می‌گفتم چه بسا کژی‌هایی در من هست و حالا یکی از بیرون می‌خواهد یکی از این کژی‌ها را تذکر دهد. حداقل کاری که می‌توانم انجام دهم این است که با گوش‌هایی روشن و آرام و نه گوش‌هایی ترسیده، متعصب و خشمگین به آنچه او می‌گوید گوش خواهم داد. اصلاً فرض که او مرا خوب ندیده است، فرض که غرضی در میان است، اما بگذار اجازه دهم این خوب ندیدن یک قضاوت نباشد بلکه تماس با واقعیت به واسطه مجال دادن به گزارشی باشد که کسی می‌خواهد از بیرون دست من برساند.

> آیا می‌خواهم مسئله مورد بحث برای من روشن شود یا نه می‌خواهم موضع خود را به کرسی بنشانم؟ اگر من با کیفیت روشن شدگی وارد بحث شده‌ام و دیگری هم با همین نیت وارد بحث شده مسلماً می‌توان امیدوار بود که این بحث‌ها به یک نتیجه و افق قابل قبول دست پیدا کند